

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

خب بعضی از عزیزان در همه امور دقیق هستند، در ادبیات شاید ادق هستند. این جا ما
دبروز کلمه تمشیت به کار بردیم این جا اطلاعیهای صادر شده که کلمه تمشیت مصدر
باب تفعیل از ماده (م.ش.ت) که ظاهراً این کلمه در لغت عرب نیامده. تنها موارد یافت
شده فلان جاها است. تمشیت امور که حالا من ادیب نیستم و ادعای این را هم ندارم ولی
زیاد شنیدیم و گفته شده کلمه تمشیت. در صحت کلمات هم به قول مرحوم آقای زنجانی
قدس سره به همین است که در عرف رایج بشود و گفته بشود. صحت نفس الامری که
ندارد این امور. صحتش به همین است که آیا این رواج دارد در عرف و اهل زبان و این‌ها
یا ندارد. حالا علی ای حال اگر غلط هست ما عذر می‌خواهیم باید یک واژه دیگه بگذاریم.

بحث در استدلال به آیه شریفه بود که «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ»

وارد مناقشات تقریبی شدیم که براساس جزء دوم بود یعنی یأمرون بالمعروف و ينهون
عن المنکر.

یک مناقشه ذکر شد که این که این جمله فعلیه به معنای امر باشد. یعنی استدلال این بود
دیگه که این جمله فعلیه در حقیقت جمله انشائییه هست و به آن انشاء قصد شده یعنی
«مرو بالمعروف» یا «و لیأمرُوا بالمعروف و لينهوا عن المنکر» این را دبروز بررسی
کردیم و معلوم شد این تمام نیست. تقریب بعد این هست که این جمله ولو جمله فعلیه
هست و امر از آن استفاده نمی‌شود ولی چون در مقام توصیف مؤمنین و مؤمنات هست
از آن استفاده می‌شود که صدور امر به معروف و نهی از منکر از مؤمنین و مؤمنات یک
صفت پسندیده‌ای است که خدای متعال دوست دارد آن را. وقتی که این استفاده شد از
آیه شریفه ضم می‌کنیم به این مسأله حکم عقل را که هر چه که محبوب مولای حقیقی
است عقل می‌گوید باید اتیان کند انسان الا این که ترخیصی از ناحیه او به عدم اتیان
واصل بشود و چون در این جا ترخیصی واصل نشده بر عدم اتیان بنابراین عقل می‌گوید
این محبوب او را باید بیاوری و به عبارت دیگر موضوع برای لزوم اتیان جامع بین بعث و
محبوبیت است. بعث کرد باید اتیان بکنی، محبوبش بود ولو بعث نکرده باشد باید اتیان
بکنی مگر این که ترخیصی از ناحیه او وارد بشود. این هم تقریبی بود که قبلاً در آیات قبل
مورد تعرض قرار دادیم و عرض کردیم که این بیان تمام نیست. حالا هم در ناحیه عقل
گفتیم که چنین درکی عقل ندارد که هر چی محبوب مولی است با این که محبوب‌های
مولی بر دو قسم است، بعضی‌هایش به حد لزوم است، بعضی‌هایش نیست. صرف این
که فهمید محبوب مولی است اما درجه‌اش را نمی‌داند چقدر هست این عقل حکم بکند که

رسوم عبودیت و بندگی اقتضاء می‌کند که او را بیاوری الا و لابد چنین مطلبی گفتیم عقل درک نمی‌کند. حالا علاوه بر این که اگر فرض کنیم درک می‌کند عرض کردیم این حکم عقل تعلیقی است. و عقل می‌گوید باید الا این که خودش اذن بدهد و گفتیم تمام ادله برائت در جاهایی که نمی‌دانی مولی تکلیفی دارد یا ندارد. این جا را هم شامل می‌شود ولو حب را هم بدانیم. «کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی» همین تا وقتی که نهی در آن وارد نشده که این نهی یا از باب مثال است یعنی دستوری، مقصود دستوری است که یک مصداقش نهی است. اگر هم خود نهی باشد خب حالا در شبهات تحریمیه‌اش این جوری می‌شود، در شبهات وجوبیه‌اش هم ادله دیگر. بنابراین ما مرخص داریم از طرف شارع مقدس و بنابراین، این راه هم تمام نیست. ولو این که این راه گفتیم از بزرگی مثل محقق راوندی در آیات الاحکام‌شان استفاده می‌شود.

تقریب سوم:

سؤال: ... واقعی باشد حتی در صورت اذن مولی باید انجام بشود.

جواب: بله؟

سؤال: اگر محبوب واقعی باشد و الزام آور باشد از طرف عقل حتی در صورت ترخیص مولی هم باید فعل انجام بشود.

جواب: این دیگه خیلی عجیب و غریب است که وقتی مولی خودش گفته لازم نیست.

سؤال: پس معلوم است که محبت از طرف عقل الزام‌آور نیست.

جواب: چرا؟

سؤال: اذن الزام‌آور است.

جواب: نه عقل می‌گوید تو بنده‌ای باید احترام مولی را نگه داری. اگر مولی اجازه نداده ترک کنی این بی‌احترامی به مولی است. اما اگر خودش می‌گوید نه لازم نیست، درسته من این را دوست دارم اما من خواسته‌ای از تو ندارم، به عهده تو نمی‌گذارم، لازم نیست، می‌خواهد تسهیل کند. خب این جا کجا عقل می‌گوید. روایت شریفه داریم که ... روایت هست که ان الله تبارک و تعالی کما یحب أن یؤخذ بعزائمه یحب أن یؤخذ برخصه. این هدیه خدای متعال است که رخصت دارد می‌دهد. خدای متعال همان طور که دوست دارد بنده‌اش به عزائم الهی و الزامیات او اخذ کند دوست دارد که بنده‌اش به رخص هم اخذ کند. این هدیه‌ای است که خدای متعال داده.

سؤال: ...الدین الا الحب.

جواب: دیگه حالا من این حرف‌هایی که شما می‌زنید فوق عقول ما است. یعنی توی عرفان دارید می‌روید و این‌ها و این به فقه کاری ندارد.

سؤال: ... قبح عقاب بلایان هست. این جا بیان وجود دارد.

جواب: اگر شما بیان قبح عقاب بلایان را حتی شامل این موارد بگیرید لابس به. ما موافق شما هستیم اما برائت شرعیه عرض کردیم که شارع ترخیص داده. ادله برائت

شرعیه را داریم می‌گوییم. ادله برائت شرعیه مال احکام است که وضع و ربطش به ید شارع است می‌گوید رفع ما لایعلمون، کل شیء مطلق، کل شیء حلال حتی تعلم أنه حرام و بقیه ادله برائت شرعیه. پس ترخیص شرعی را داریم می‌گوییم. بله آن قبح عقاب بلا بیان جاری نمی‌شود اگر ما بگوییم حکم عقل این چنینی است قبح عقاب بلا بیان... و اما بحث ما برائتی که گفتیم برائت شرعی مقصود است.

اما تقریب سوم:

تقریب سوم این است که در این آیه شریفه این دو صفت که «یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» باشد این از علائم مؤمن ذکر شده. وقتی از علائم مؤمن شد لازمه‌اش این است که کسی که این‌ها را نداشته باشد مؤمن نیست. پس ترک امر به معروف و نهی از منکر موجب عدم ایمان می‌شود، عدم اتصاف به مؤمن و مؤمنه بودن می‌شود. و واضح است امری که وجوب نداشته باشد، لزوم نداشته باشد نمی‌شود نبودنش موجب عدم ایمان و عدم مؤمن و عدم مؤمنه بودن بشود. بنابراین این آیه شریفه چون دلالت می‌کند بر این که امر به معروف و نهی از منکر از علائم مؤمن است و لازم این مطلب این است که اگر این‌ها نباشند مؤمن بودن محقق نیست و مؤمن بودن محقق نبودنش نمی‌شود در اثر یک امر غیر لازم باشد، یک امر استحبابی باشد پس بنابراین از آیه کشف می‌کنیم که امر به معروف و نهی از منکر واجب است. این هم تقریب سومی است که شده است.

عرض می‌کنیم این تقریب هم محل اشکال است به وجوهی؛

وجه اول این است که سلمنا که این از علائم مؤمن دارد ذکر می‌کند. علامت وجودش دلالت بر وجود می‌کند اما عدمش دلالت بر عدم نمی‌کند. علامت این است که وجودش بله می‌گوید آقا هر کسی دیدی عمامه دارد و عبا و قبا دارد این روحانی است. اما معنایش این نیست که اگر کسی این‌ها را نداشت روحانی نیست. علامت وجودش دلالت بر وجود می‌کند، بر وجود ذو العلامه. اما عدم علامت دلالت نمی‌کند، عنوان علامت که این مقرب جلیل تعبیر به این فرموده که از آیه شریفه استفاده می‌شود که این امر به معروف و نهی از منکر با بقیه صفات که بعد ذکر شده من علائم المؤمن هست. می‌گوییم باشد سلمنا اما من علائم مؤمن بودن دلالت نمی‌کند که اگر نبود مؤمن نیست تا شما بتوانی آن استفاده‌ها را از آن بکنید که پس معلوم می‌شود امر به معروف و نهی از منکر واجب است. بله نماز شب خواندن علامت مؤمن است. هر کی می‌بینی مقید به نماز شب است، به نماز جماعت است، به زیارت است این علامت این است که مؤمن است و الا غیر مؤمن که این کارها را انجام نمی‌دهد. اما اگر کسی این کارها را انجام نداد، حالا این‌ها منتفی شد یک کسی نماز شب نمی‌خواند، زیارت هم نمی‌رود، یا چی، این غیر مؤمن است؟ نه. مگر این که کار حرامی باشد. بله قم هست هیچ زیارت نمی‌رود، هتک به حضرت معصومه می‌کند این حرام است. آن می‌شود... چون محرمی را دارد انجام می‌دهد اما نفس این که نرفت زیارت یک مستحبی را ترک کرده. این اولاً.

ثانیاً: کجا در این آیه هست که این از علائم مؤمن است.

سؤال: مگر علامتی باشد که مساوی باشد.

جواب: بله، ببینید علامت بودن عنوان عامی است. علامت می‌تواند چیزی باشد که لزوم بین یعنی ملازمه نداشته باشد، دائر مدار نباشد. همه این‌ها می‌شود علامت باشد.

دو، این که از کجای آیه استفاده شده که این علامت است. دارد می‌فرماید مؤمن و مؤمنه در مقام توصیف و تمجید مؤمنون و مؤمنات هست که بعضهم اولیاء بعض یا مرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یمونون الصلاة و یؤتون الزکاة.

سؤال: استاد ببخشید اگر علت ایمان داشتن هم باشد حالا یک وقت علامت این جوری است ولی اگر بگوییم علت این که این‌ها ایمان دارند و مؤمن هستند این‌ها است. یعنی علت هم در نظر بگیریم باز هم همان حرف است.

جواب: اولاً این که حالا این جوری نیست. و قطعاً این هم درست نیست. علت ایمان داشتن که امر به معروف می‌کنند؟ بله مگر شما بگویید علت اثباتی یعنی ما بفهمیم مؤمن است که همان علامت می‌شود و الا علت ثبوتی که نمی‌شود، عکسش هست. کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند چون ایمان دارد که این حرام است، این خدا را قبول دارد و امر و نهی او را قبول دارد و قبول دارد که این آقا و این خانم باید اطاعت خدا را بکنند حالا نمی‌کند آن وقت امر به معروف و نهی از منکر می‌کند. بنابراین امر به معروف و نهی از منکر معلول ایمان است نه علت ایمان است. این در مقام ثبوتش. مقام اثباتش درست است ما از امر به معروف و نهی از منکرش بفهمیم که این مؤمن هست. کشف المعلول عن العلة که این همان اشکال علامت می‌شود که عرض کردیم.

سؤال: حاج آقا ببخشید ... المؤمنون یعنی کل مؤمنینی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. ...

جواب: حالا می‌گویم.

اشکال دوم این است که در این جا علامت بودن ذکر نشده که این علامت... دارد صفات ذکر می‌کند. صفاتش را ذکر می‌کند که این‌ها است. و صفت این جوری نیست که اگر نبود حتماً موصوف نیست مگر حصری استفاده بشود. و الا می‌شود مفهوم وصف دیگه. وصف معتمد بر موصوف مگر آن جا نگفتند اگر وصف نبود دلالت نمی‌کند بر مفهوم. این اوصافی است که دارد ذکر می‌کند برای مؤمنین و مؤمنات. خب حالا اگر این‌ها نبود معنایش این است که این نیست.

بیان و اشکال سوم این است که ببینید این... حالا همه این‌ها را هم که بپذیریم یعنی بگوییم بله این دلالت می‌کند بر وصف، این وصف هم وصف منحصر است پس مفهوم دارد، همه این‌ها را قبول بکنیم ولو به این چاشنی که ایشان فرمودند که المؤمنون و المؤمنات جمع معلى به الف و لام است که همه مؤمنون و مؤمنات این جوری هستند. یعنی پس بنابراین وقتی همه مؤمنون و مؤمنات این جوری شدند نمی‌شود کسی را پیدا بکنی که این جوری نیست و مؤمن و مؤمنه باشد این نقض می‌شود. پس همه مؤمن و مؤمنات این جوری نشدند. و حال این که آیه شریفه دارد می‌فرماید همه مؤمنین و مؤمنات این چنین هستند. این وقتی آیه می‌فرماید همه مؤمنین و مؤمنات این چنین هستند دیگه نمی‌شود شما مؤمن و مؤمنه‌ای پیدا بکنی که این وصف را نداشته باشد اگر پیدا کردی و این وصف را نداشته باشد این مخالف این عمومی است که در کتاب ذکر شده. ولو ما قائل نشویم به این که وصف مفهوم دارد اما این جا خصوصیتی وجود دارد که به خاطر آن خصوصیت بگوییم مفهوم دارد و آن خصوصیتش همین است که جمع معلى به الف و لام به کار برده شده. اگر کسی گفت آقا تمام روحانیون عمامه دارند، این نتیجه‌اش این می‌شود که اگر ما یک روحانی یا یک کسی را دیدیم عمامه ندارد باید بگوییم این

روحانی نیست. و الا آن تمام روحانیون منقوض می‌شود. این جا هم به خاطر این خصوصیت بگوئیم. عرض می‌کنیم به این که اگر این جوری هم شد که این تقریب دیگه قوت بیشتر پیدا می‌کند جواب این است که به همین وجه می‌فهمیم که این مؤمن و مؤمنه بالا مرتبه مقصود است. حق مؤمن و مؤمنه مقصود است. چرا؟ برای این که این مؤمن و مؤمنه سه احتمال در آن هست؛ یکی این که مقصود از این مؤمن و مؤمنه مسلم و مسلمه باشد. دو، این که مقصود از مؤمن و مؤمنه همین مسلمان شیعه اثنی عشریه باشد. سه، این که نه، یک مرتبه والایی از ایمان مقصود باشد.

دو تای اولی به ضرورت فقه و ضرورت مذهب این جور نیست که اگر کسی امر به معروف و نهی از منکر نکرد این مسلمان نباشد، کافر باشد، مرتد باشد. بعدش مگر ندارد و یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة. خب هر چی ما در یأمرون بالمعروف می‌گوئیم در آن‌ها هم باید بگوئیم دیگه. کدام فقهی فتوا داده، کجا هست کسی که نماز نمی‌خواند تارک الصلاة کافر و مرتد است؟

سؤال: اقامه نماز.

جواب: اقامه نماز.

یا زکات نمی‌دهد مرتد است. بلکه گناهکار و فاسق است اما مرتد نیست، کافر نیست.

خب اگر هم شیعه اثنی عشری هم مقصود باشد بر فرض، که مستبعد است در آیه شریفه حالا آن موقع که یؤمنون شیعه اثنی عشری مقصود باشد. این هم اگر فرض کردیم مقصود باشد. این هم خلاف قطعی است، اذهب است. بلکه نه مذهب، شاید بگوئیم که اسلام است. یعنی یک آدمی که زکات نمی‌دهد، نماز نمی‌خواند، یا چی... ولی ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم را قبول دارد که این‌ها خلفای رسول الله (ص) هستند و لا غیر. خب همه می‌گویند آن‌ها چی هستند رافضی هستند، این‌ها شیعه هستند. پس بنابراین این جور نیست که پس اگر امر به معروف نکردند، نهی از منکر نکرد، زکات نداد، نماز نخواند بگوئیم مؤمن نیست به معنای شیعه اثنی عشری نیست. پس به معنای اسلام که نمی‌شود این ایمان باشد. به معنای شیعه اثنی عشری هم نمی‌شود باشد. خود این قرینه می‌شود بر این که مقصود چیه؟ یک مرتبه بالایی از ایمان است.

سؤال: استاد ذیل و صدر شد این. بین این دو مرحله هم ...

جواب: باشد. ما دیگه آن‌ها را نمی‌خواهیم بگوئیم. مرتبه بالاخره غیر از این دو تا مراتب ایمان. حالا کدام مرتبه‌اش هست آن‌ها مال شما. آن‌های بحث‌های تفسیر است.

سؤال: به درد نمی‌خورد.

جواب: چرا. حالا عرض می‌کنم. آن‌ها دیگه حالا بحث‌های تفسیری است.

پس بنابراین آیه ولو دلالت بکند بر این که آدمی که امر به معروف نمی‌کند، نهی از منکر نمی‌کند این آیه دلالت نمی‌کند مسلمان نیست، دلالت نمی‌کند شیعه اثنی عشری نیست. بله اگر بر این‌ها دلالت می‌کرد وجوب را می‌فهمیدیم. چون به ترک امر مستحب که نمی‌شود از اسلام خارج شد. به ترک امر مستحب که نمی‌شود از مذهب خارج شد. این درست اما چه اشکالی دارد به ترک یک امر مستحبی از یک مرتبه ایمان.... حالا آن مرتبه

چه مرتبه‌ای است بماند خود ایمان مراتب دارد و در اصطلاح کتاب و سنت ایمان به معنای مختلفی است. اصطلاحات مختلفی دارد اما دیگه آن‌ها هیچ کدام دلالت نمی‌کند خروج از آن‌ها بر وجوب. خروج از ایمان به معنای اسلام و ایمان به معنای اثنی عشری بودن، خروج از آن دلالت بر وجوب دارد. اما خروج از ایمان به معنای آخر غیر از این دو تا لایدل علی الوجوب. چون آن مراتب که واجب نیست ولی فضائل است، کمالات است. پس بنابراین... بله اگر ایمان ثابت بشود که این ایمان به معنای عدالت است، المؤمنون و المؤمنات یعنی عادلون و در بعضی از اصطلاحات شاید باشد. این هم لادلیل علیه که این ایمان ... چون ایمان به معنای آن گرفتن قرینه حتماً می‌خواهد که ایمان است، مؤمن است یعنی عادل است.

سؤال: ...

جواب: چون بقیه‌اش که ذکر نشده که.

سؤال: ...

جواب: نه درسته.

سؤال: ...

جواب: نه این‌ها ثابت نمی‌کند. اگر بخواهد مؤمن عالی مرتبه هم بگوید خب بله مؤمن عالی مرتبه چه کسی است؟ این است که امر به معروف می‌کند، نهی از منکر می‌کند، اقامه نماز می‌کند، زکات می‌دهد و طایعون الله و رسوله. این مؤمن بالا مرتبه است.

پس بنابراین این هم محل اشکال است که ما بخواهیم به این نحو تقریب بکنیم بلکه نقص هم شاید داشته باشد در آیات مبارکات. حالا من امروز صبح فرصت این که حالا آیات فراوانی را بخواهم ولی توی ذهنم همین جور بعضی آیات که بود مثل آیه دوم سوره مبارکه مؤمنون؛

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (1)

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (2)

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (3)

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (4)»

خب این جا خشوع در نماز به چه معنا است. خشوع در نماز به معنای این است که یعنی واجبات نماز را مراعات بکنید که این خلاف ظاهرش هست. یا نه خشوع در نماز به معنای دیگری است که قولاً واحداً در فقه، خشوع در نماز از مستحبات اکیده نماز است. اما اگر کسی خاشعانه نماز نخواند نمازش که باطل نیست.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» این لغو اگر به معنای غناء باشد و موسیقی‌های محرم باشد خیلی خب. اما اگر گفتیم نه، این لغو اعم است آن‌ها را هم شامل می‌شود، لغویات دیگر را هم شامل می‌شود که حرام نباشد ولی مؤمن باید از این‌ها ... مؤمن آن مؤمنی که مرتبه بالا می‌خواهد داشته باشد از کل لغویات باید اجتناب داشته باشد. این‌ها از خیلی

از چیزها مهم‌تر است. بعضی‌ها ختم می‌گیرند و ذکر می‌کنند و فلان، نه این‌ها پایه‌های اول است که توی راه بیفتد. خیلی خب، پس بنابراین در آیات شریفه فرهنگ کتاب شریف و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام این جوری نیست که وقتی اوصاف مؤمن را ذکر می‌کنند معنایش این است که این‌ها مؤمن به آن معنایی که اگر نداشته باشد از اسلام خارج است، از اثنی عشری بودن خارج است، این‌ها مرتبه‌عالیه را دارند بیان می‌کنند این‌ها.

سؤال: حاج آقا آیات قبلی شرایط را این‌جا...

جواب: چه شرایطی را گفته؟

سوال: ...

جواب: نه شرایطی نیست. دارد توصیف می‌کند.

سؤال: ...

جواب: نه. کدام ایمان؟ تلبس به ایمان به این دو معنا نه. به آن ایمان‌های آن جوری بله.

سؤال: حاج آقا ممکن است مراد درجه پایین ایمان باشد که اگر آن‌ها را انجام ندهد اصلاً از این دایره ایمان خارج می‌شود منتها ممکن است مسلمان باشد، شیعه ...

جواب: چه ایمانی؟ همین سؤال ما همین است. این ایمان یعنی اسلام، یعنی اثنی عشری، یعنی عدالت؟ اگر این سه تا باشد درسته، دلالت درست می‌شود. اما اگر به این معناها نباشد، مرتبه‌عالیه از ایمان بخواهد بگوید، عالیه هم که من می‌گویم باز یعنی غیر این‌ها که آن خودش دارای مراتب است، ایمان سلمان را بگویی که ده درجه‌اش را دارد، ایمان‌های پایین‌تر بیایی بالاخره مراتب ایمان. اگر آیه معنایش این است که و المؤمنون و المؤمنات حقاً این‌ها نه فقط مسلمان هستند، نه فقط شیعه اثنی عشری هستند، خب این‌ها کسانی هستند که ... اگر این باشد بله. اما اگر این معنایش نباشد، معنایش همین باشد مؤمنون و مؤمناتی که دارای مرتبه بالاتری از اصل آن هستند این دیگه اشکالی ندارد.

سؤال: این جور معنا کنیم که بگویم از دایره ایمان خارج می‌شوند چطور؟

جواب: دایره ایمان یعنی چی؟ این ایمان را معنا کنید. از دایره چه ایمانی خارج می‌شوند، چه ایمانی است که می‌گویید خارج می‌شود.

سؤال: فقط اسلام ته آن بماند، فقط شیعه بودن ته آن بماند.

جواب: یعنی عدالت؟ اگر عدالت هم باشد دلالت بر وجوب می‌کند. اما اگر نه، از این‌ها نمی‌خواهد بگوید از آن مرتبه‌های بالاتر را می‌خواهد بگوید. خب خارج باشد. با ترک مستحب هم از این دایره خارج می‌شود. یک داونتری دارد دیگه. ایمان داونتری دارد، مراتبی دارد. گاهی این یک مرتبه‌هایی دارد که این سوز و گدازی که حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما دارد یا این‌ها مال آن مراتبی است که ادنی توجه و غفلت که آن‌ها خارج می‌شود کأته. آن‌ها دردشان از آن جا است که اصلاً فوق عقول مثل بنده هست. که کی هست و آن سوز و گداز آن‌ها مال آن‌ها است. آن ادنی توجهی که از خدای متعال که آن‌ها هیچ وقت قطع نمی‌شود اما ترس‌شان از این است که همین که یک قدری به همین

کارهای دنیایی که می‌پردازند ولو وظیفه است ولی از آن مقام ممکن است بیاید پایین.

و اما تقریب بعد:

در تقریب بعد این بود که ... تقریب چهارم؛ اردافهما بالامور المسلمة الوجوب أى الصلاة و الزكاة و اطاعة الله تعالى و رسوله. که خلاصه‌اش همین طور که قبلاً هم این تقریب بارها گفته شده خلاصه اوصاف را که کنار هم می‌گذارند باید مسانخت داشته باشد. آن اوصاف بعدی مثل یقیمون الصلاة، یؤتون الزكاة، یطیعون الله و رسوله، همه امور واجبه است. آن وقت کنار آن بیایند یک امر مستحب بگذارند این تناسب ندارد. پس از این می‌فهمیم که یأمرمون بالمعروف و ينهون عن المنکر این هم صفتی است که مثل آن‌ها می‌ماند. این هم صفت واجبی است.

خب این هم که قبلاً جواب دادیم نقضاً و حلاً جواب کردیم. نقضاً که آیاتی آوردیم. همین آیه‌ای که همین حالا هم خواندیم مال سوره مبارکه مؤمنون خب این‌ها اوصاف مختلفی است که کنار هم گذاشته. و آیات مبارکاتی آوردیم خواندیم و در سنت هم که فراوان است روایاتی که مستحبات و واجبات را کنار هم ذکر کرده. از نظر ذوق عرفی و ادبی عرفی هم ما می‌بینیم هیچ اشکالی ندارد وقتی می‌خواهیم از کسی تمجید بکنیم صفات لازمه که ترک آن قبیح است در کنار آن، خیلی آدم مؤمنی است، آدم باتقوایی است، آدم خنده رویی است، این‌ها را همه را با هم ذکر می‌کنیم. ایمان و تقوا و خنده رو بودن و نمی‌دانم چی و همه مستحبات را کنار هم ذکر می‌کنیم. برای این که می‌گوییم این مجموعه فضائل است از آن فضائل لازمه تا فضائل دیگر که حدود... چه اشکالی دارد خیلی هم خوب است.

سؤال: ...

جواب: اشکال ندارد باز هم ... مثل آن آیه قبلی. یؤمنون بالله را آخر گفته بود. این جا هم اگر یطیعون الله و رسوله باز ... ولی آن آیه قبل که آن جا حرف سر این بود که عده‌ای چرا این بعد ذکر شده. این‌ها روی یک جهات ادبی و هنری و یا دقائق خاصی است که در قرآن شریف ملحوظ شده و این دلالت نمی‌کند که چون اول آمده باید این جوری باشد. فوقش اگر کسی هم خیلی به این چیزها ... می‌گوییم ... نمی‌آورد. ظهوری ایجاد نمی‌کند که حجت باشد.

سؤال: سوره مؤمنون هم اول خشیت را آورده.

جواب: فی صلاتهم خاشعون بعد واجبات را ذکر کرده. بله این هم نقض خوبی است.

خب این هم فیما سبق روشن شد.

تقریب پنجم:

سؤال: آن جا رسول ذکر نشده بود این جا در آیه رسول ذکر شده.

جواب: خب بدتر. آن جا با این که ایمان به خدای متعال است که از اوجب واجبات است آخر ذکر شده بود.

و اما تقریب پنجم:

تقریب پنجم این است که در ذیل آیه فرموده «اولئک سیرحهم الله» مؤمنون و مؤمناتی که این چنین هستند سیرحهم الله. پس مفهومش این می‌شود کسانی که این جوری نباشند مورد رحمت الهی نیستند. و آیا می‌شود ترک مستحب موجب عدم شمول رحمت الهیه بشود؟ پس از این که فرموده این‌ها مورد رحمت الهیه هستند کشف می‌شود که این‌ها امور واجب است. به این بیانی که گفته شد.

سؤال: ...

جواب: این مثل مفهوم تحدید می‌ماند. اگر این‌ها با دیگران فرقی نمی‌کنند، این رحمتی که خدا شامل همه می‌شود خب چرا این جا بیاید بگوید که نام این‌ها را ببرید. می‌خواهد بفرماید اگر شما می‌خواهید مشمول رحمت الهی بشوید واجد این صفات بشوید. این جا است که مورد رحمت الهیه واقع می‌شود.

خب جواب این استدلال هم ولو باز بعضی از اجلاء به این آیه به این نحو، به این تقریب هم استدلال فرمودند.

این هم تمام نیست. چرا؟ چون وسعت رحمت کل شیء. خدای متعال که رحمتش وسعت کل شیء. و حتی فساق را هم بگیرد، حتی کفار را هم بگیرد.

سؤال: ...

جواب: آهان شد رحمت خاصه. می‌خواستیم به همین برسیم.

پس این یک رحمت ویژه هست. این رحمت ویژه ممکن است بله موضوعش کسی باشد که امر به معروف هم می‌کند ولو امر به معروف مستحب است. آن رحمت ویژه مال کسی است که نافله شب می‌خواند. آن رحمت ویژه مال کسی است که نوافل را به جا می‌آورد. خب این‌ها اشکالی ندارد. پس بنابراین به همین قرینه که کتاباً و سنتاً و عقلاً و وجداناً داریم می‌بینیم که رحمت و وسعت کل شیء و رحمان و رحیم هم فرقی همین است که آن رحمت عامه دارد، همه را شامل می‌شود پس بنابراین، این رحمتی که دارد اختصاص می‌دهد به این‌ها یک رحمت ویژه هست. آن رحمت ویژه ممکن است وابسته باشد و مشروط باشد به امر به معروف و نهی از منکر با این که امر به معروف و نهی از منکر هم واجب نباشد. بنابراین ملازمه‌ای ندارد این مطلب که فرموده شده است. من حس می‌کنم گاهی چون این فریضه امر به معروف و نهی از منکر خیلی مهم است و فایده مهمه دارد دیگه دل‌مان خواسته که بالاخره بگوییم و استدلال کنیم از آیات مبارک ... ندارد. و حال این که خب علی‌المیزان باید باشد روی محاسبات دقیق فقهی. همان فرمایش امام که فقه جواهری یعنی مو را از ماست بکشد، با دقت، همین جور که نمی‌شود به خدا نسبت داد یک چیزی را. «أَلَلَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ» [1] نمی‌خواهم بگویم مستدللین نعوذ بالله این جوری بودند. می‌خواهم بگویم گاهی ناخود آگاه کأنّ این جوری می‌شود که آدم... و الا لایترغب این جور استدلالات از بسیاری از بزرگان که به این شکل استدلال شده.

خب این ...

سؤال: این ... موجب هلاکت می‌شود. که جا دارد موجب ... سیرحهم الله تبارک و تعالی. تازه این سین هم که دارد حالا این سین چه سینی است، به چه منظور. حالا تفسیری

است این سین، آیا برای تأکید است یعنی به زودی نسبت به دیگران. دیگران هم مشغول می‌شوند. این‌ها زودتر مشغول می‌شوند. یا نه این سین به خاطر آخرت را دارد می‌گوید و چون آخرت قریب است به حسب قرآن از این جهت فرموده سیرحهم الله. حالا چیه، این خودش دیگه یک وادی است که این سین این جا چه کاره است چی می‌خواهد افاده بکند این بحث تفسیری دیگه.

سؤال: ...

جواب: اخبار می‌دهد اما چرا با سین نفرموده. «اولئک یرحهم الله» چرا این سین را فرموده.

و اما آخرین تقریب؛ تقریب ششم:

این بود که خدای متعال این یأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر را مترتب فرموده است بر جمله قبل که بعضهم اولیاء بعض. در آن جمله قبل که بعضهم اولیاء بعض می‌فهمیم که خدا اراده فرموده بلکه حکم فرموده که مجتمع یک مجتمع به هم پیوسته‌ای باشند، فریادرس حق باشند و به فکر یکدیگر باشند، چنین مجتمعی را خواسته، مطلوب خدای متعال این است. و این حد مترتب فرموده گفته خب حالا که باید... باید امر به معروف و نهی از منکر بکنید. پس این در طریق تحقق آن امر است. وقتی این در طریق تحقق آن امر شد و یک چنین مصلحت لزومیه‌ای بر آن مترتب شد نمی‌شود مستحب باشد. این چیزی است که با آن دارد آن محقق می‌شود. یک مصلحت لزومیه دارد. پس باید بگوییم واجب است، از آیه استفاده می‌شود که این واجب است. این هم تقریب ششم.

جواب این است که این هم محل اشکال است برای این که اولاً ادات تربیتی این جا وجود ندارد، نفرموده فیأمرن بالمعروف که بگوییم تفریع فرموده این را بر ماقبل. بنابراین این فقط یک نحو احتمالی است که انسان می‌دهد شاید هم نه صفات مؤمنین را ردیف کرده کنار هم ذکر می‌کند. هیچ ترتبی هم ندارد. این‌ها بعضهم اولیاء بعض هستند، این‌ها امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، نماز می‌خوانند مثل بقیه. مگر آن بعدی که دارد یقیمون الصلاة مگر مربوط می‌شود به این که بعضهم اولیاء بعض هستند؟ یؤتون الزکاة مگر مال این است که بعضهم اولیاء بعض هستند. یطیعون الله و رسوله فی مطلق الامور مگر به آن ربط دارد؟ نه. حالا زکاتش شاید، شما دل‌تان می‌خواهد زکاتش را یک جور بدهید چون دست فقرا را گرفته. ولی نماز می‌خواهد بخواند این چه ربطی دارد. پس بنابراین این که ما بگوییم و استظهار بکنیم که این تفریع شده است بر آن پس یک مصلحت لزومیه‌ای دارد بنابراین نمی‌شود، این‌ها را باید یک فروضی را ما فرض بکنیم که لادلیل علیه. ظهوری نداریم بر این‌ها. فقط نفس یک احتمالاتی است که داده می‌شود. این که تفسیر فرمودن مشکل است و می‌بینید مفسرین خیلی حرف می‌زنند یکی از مشکلات تفسیری این است که احتمالات است به حد ظهور نمی‌رسد. باید کنکاش کرد ان شاء الله بشود یک چیزی را کشف کرد. معنایش این نیست که در قرآن نباید دقت کرد. ولی آسان نیست هی احتمالات را... هی فی ظلال این جور گفته، مراغی این جور گفته، کی این جور گفته. خب گفتند، درست اما کو ظهور که برای ما حجت باشد، یعنی آن جوری که توی فقه اقامه دلیل می‌خواهیم بکنیم بر مدعا و گزاره‌های فقهی آن جور باید باشد.

سؤال: ... همراه ... به این مطلب نرسید با توجه به این که سخن از اقامه صلات و در اقامه صلات امر به معروف است ... فلذا از راه ملازمه

جواب: چی؟ این‌ها دیگه چیزهای دیگه شد. این‌ها به آن ربطی ندارد.

عرض می‌کنم به این که ما این بحث را جمع بکنیم. بنابراین ما سه آیه مبارکه را که اهم آیاتی بود که برای دلالت بر وجوب به آن‌ها استدلال می‌شد این‌ها را مورد بحث قرار دادیم و به این نتیجه رسیدیم که استدلال به این آیات مبارکات برای دلالت بر وجوب تمام نیست اگر چه از تمام این‌ها البته این که این یک محبوب خدای متعال است و خیلی مورد اهتمام هست از آن استفاده می‌شود.

سؤال: استحباب فهمیده شده؟

جواب: یعنی این که محبوب خدای متعال است.

سؤال: مرخصی نداشتیم.

جواب: آن که جواب دادیم گفتیم نداشته باشیم. آن راه را قبول نکردیم.

آیات مبارکات دیگری هم در قرآن شریف هست که نام امر به معروف و نهی از منکر در آن آمده است مثل آیه شریفه 41 سوره مبارکه حج؛

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»

یا آیه شریفه سوره اعراف، 157 که در مقام بیان خصوصیات نبی مکرم (ص) هست؛

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...»

تقریب استدلال به این آیات دیگر از ما ذکرنا در آن آیات قبل و مناقشاتی که شد روشن می‌شود و لذا دیگه تک تک به این آیات دیگه نمی‌پردازیم.

سؤال: ... الذين ان مكناهم فى الارض اقاموا الصلاة...

جواب: خب صفات‌شان را دارد می‌گوید، خصوصیات‌شان را دارد می‌گوید.

تقاریب استدلال به تقاریب گذشته است یعنی از این حتماً استفاده می‌شود که محبوب خداست. و هکذا و هکذا بقیه تقاریب. من دیگه برای این که دیگه زیاد معطل نشوید آیات را بررسی کردیم می‌ماند یک بخشی از آیات که مال امم سابقه است که حتی از آن‌ها وجوب ممکن است استفاده بکنیم حتی امر داشته باشد که آن نه تا، یا ده تا دلیل گفتیم برای وجوب امر به معروف یکی هم چی بود؟ این بود که قاعده‌ای که می‌گوید اشتراک شرایع با شرایع، یا استصحاب شریعت سابقه این آن جا باید آن آیات را بگوییم که بله شریعت سابقه وجوب داشته به دلیل این آیات. و بعد آن وقت بخواهیم استصحاب بکنیم یا قاعده اشتراک را ضمیمه بکنیم. دیگه آن آیات را این جا فعلاً عرض نمی‌کنیم. آیاتی که مال امم سابقه نبود و مال این امت ناجیه بود آن‌ها را دیگه همین آیات بود و این چند تا آیه دیگری که شبیه همان آیات است، دلالت استدلالاً و مناقشه. بنابراین این آیات تمام شد. ان شاء الله فردا وارد سنت می‌شویم و تا بقیه‌اش.

و صلى الله على محمد و آل محمد.

[1] . يونس/59.